



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یک بخش کوتاهی از تتمه مسئله قبلی مانده آنها را عرض کنیم، بعد یک روایت نورانی هم در این روز چهارشنبه بخوانیم.

مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) در بحث «شقاق» تفریعی دارند^۱ بعد از آن تفریع دو مسئله ذکر کردند.^۲ مسئله اولی این است: «الأولى ما يشترطه الحكمان يلزم إن كان سائغاً وإلا كان لهما نقضه» حکمین اگر در اصلاح «بینهما» شرطی را مطرح کردند این شرط اگر مشروع است برابر «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۳ و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۴ این «واجب الوفا» است و اگر مشروع نیست به دو دلیل منعقد نمی شود: یکی ذیل خود ادله شروط است شرطی که «حَلَّ حرام الله أو حرَّم حلال الله» یا شرطی که «خالف کتاب الله» این یکی و دلیل دیگر آن اصل کلی است که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است به عنوان قانون اساسی که «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۵ این حاکم بر همه ادله ای است که روابط افراد را تنظیم می کند، «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» می فرماید تمام روابطی که انسان ها با هم دارند تعهداتی که دارند محکوم این اصل کلی است که اگر اینها

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۸۳؛ «تفریع لو بعث الحكمان...».

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۸۳ و ۲۸۴.

۳. تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۷، ص ۳۷۱؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۵۱.

۴. سورة مائدة، آیه ۱.

۵. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۵۰.

تعهدی سپردند شرطی کردند خلاف حکم خداست این نافذ نیست پس به دو دلیل این شرط نافذ نیست آن وقت این فرمایش محقق که فرمود زوجین «عند الشقاق» اگر حاکمینی از طرف حاکم نصب شد شرط خلاف شرعی کرد اینها می‌توانند نقض کنند این تعبیر ناتمام است اصلاً این شرط منعقد نمی‌شود نه اینکه بسته شد و اینها حق نقض دارند یک شرط عرفی ممکن است آنها ببندند و اینها مصلحت ندانند و سخن از نقض این شرطها باشد اما شرطی که خلاف شرع است اصلاً منعقد نمی‌شود.

پرسش: شرط خلاف عرف باطل نیست؟

پاسخ: می‌توانند نقض کنند خلاف عرف باطل نیست خلاف شرع باطل است خلاف عرف حق اینهاست می‌توانند نقض کنند.

اما مسئله ثانیه این است: «لو منعها شيئاً من حقوقها أو أغارها فبذلت له بذلاً ليخلعها صح و ليس ذلك إكراها» یک وقت است که زوج با فشار و اکراه زن را وادار می‌کند که از مال شخصی خود چیزی به او بدهد، این حرام است چون «لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَيْبَةِ نَفْسٍ مِنْهُ»^۱ یک وقت است که او را وادار به غیرت باطل می‌کند یک همسر دومی گرفت که این زن در اثر داشتن همسر دوم نسبت به مرد بدرفتاری می‌کند با اینکه حق شرعی این مرد است این زن غیرتی شده و بساط خانواده را دارد به هم می‌زند در چنین شرایطی اگر زن مقداری از مال خود را از حق خود بگذرد و مانند آن به زوج بدهد که زوج اصلاح کند این عیب ندارد این از سنخ اکراه باطل نیست این ولو در صورت اضطرار باشد انسان در صورت اضطرار یک مقدار معینی را به قیمت بیشتر می‌خرد و خیار غبن هم ندارد برای اینکه شب است تاریک است او بیمار دارد و این دارو را حتماً لازم دارد و این دارو در اختیار این

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۷۲.

شخص است و این شخص هم قیمت زائد را ارائه کرده است و طرفین می‌دانند عالماً عامداً که قیمت آن این نیست او حالا چون مجبور است یا مسافر است یا بیمار شب دارد او با اختیار خودش است ولو «عند الإضرار»، اینها را «حدیث رفع»^۱ نمی‌گیرد و مانند آن بنابراین اگر زن بر اساس این غیرت یا علل و عوامل دیگری مقداری از حق خودش بگذرد این مشمول «لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَبِيبَةٍ نَفْسٍ مِنْهُ» نخواهد بود. اینها عصاره فرمایش مرحوم محقق در متن شرایع است که براهین آن در اثناى مباحثات گذشت.

اما چند فرع مانده است و آن این است که در جمع‌بندی باید توجه شود که این از سنخ توکیل نیست، یک؛ و از سنخ زدن عادی برای تشفی قلب خود نیست، دو؛ و از سنخ قضا هم نیست که این شوهر بشود قاضی یعنی ولیّ مسلمین حکم قضا به او بدهد این از سنخ قضا نیست، سه؛ داخل در مجموعه امر به معروف و نهی از منکر است، چهار؛ لذا شرایط امر به معروف و نهی از منکر را دارد نه شرایط قاضی در شرایط قضا به هر حال او باید عادل باشد، یک؛ حالا اجتهاد نه ولی به هر حال احکام شرعی را کاملاً بداند، دو؛ مرد باشد، سه؛ و مانند آن اما در امر به معروف و نهی از منکر این گونه از شرایط قضا معتبر نیست مرد اگر چنانچه حکمی پیدا کرد برای تنبیه چون این «وَاَضْرِبُوهُنَّ»^۲ نظیر «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»^۳ است اگر ولیّ مسلمین کسی را قاضی قرار بدهد شرایط قضا را باید داشته باشد باید مرد باشد، عادل باشد و مانند آن؛ اما اگر ولیّ مسلمین به عنوان حاکم نه، به عنوان حاکم قرار بدهد این شرایط لازم نیست.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۹؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَفَعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ أَشْيَاءَ الْخَطَا وَالتَّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يَطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخُلُوةِ مَا لَمْ يَنْطَفُوا بِشَقَّةٍ».

۲. سوره نساء، آیه ۳۴.

۳. سوره مائده، آیه ۳۸.

خدا غریق رحمت کند مرحوم شیخ انصاری را! گرچه ایشان در بحث مکاسب مقداری درباره ولایت فقیه شبهه‌ای داشتند اشاره کردند^۱ اما آن رساله‌ای که درباره طلاق نوشتند از آن شبهه برگشتند. فرمایش مرحوم صاحب جواهر خیلی‌ها را برمی‌گرداند مرحوم صاحب جواهر در کتاب جهاد جواهر که جلد ۲۱ است ایشان مسئله جهاد را که نقل می‌کند بعد جریان ولایت فقیه را که نقل می‌کند می‌فرماید کسی که قائل به ولایت فقیه نیست «کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً»^۲ این اصلاً گویا مزه فقه را نچشیده است، هیچ فقهی این طور جرأت نمی‌کند فتوا بدهد! به هر حال این دین این قوانین یک مسئول می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ این احکام شرعی و دستورهای الهی یک مجری می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ در زمان امام و پیغمبر (علیهم السلام) که مشخص است در عصر غیبت به هر حال یک مسئول می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ هیچ معممی ما نباید داشته باشیم که این فتوای صاحب جواهر در دست او نباشد! فرمود اگر کسی منکر ولایت فقیه باشد این اصلاً هیچ مسئله فقهی را نچشیده است «کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً»، چرا؟ برای اینکه این دین این احکام یک مجری می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ حالا یک وقت ما اختلاسی داریم نجومی داریم این تقصیر خود ماست.

یک بیان نورانی حضرت امیر دارد در نهج‌البلاغه، مستحضرید رهبر اگر علی بن ابی‌طالب باشد مادامی که ما اصلاح نشویم شکست هست تعارف ندارد! حکومت حضرت امیر شکست خورد! حضرت در یک خطبه نورانی که در نهج‌البلاغه هم هست فرمود شما به هر حال مرا خانه‌نشین کردید فرمود وضع شما این است امور مالی‌تان این است من افرادی ندارم که کار مرا انجام بدهند من اگر یک زنبیل یعنی زنبیلی به دست شما بدهم شما بند آن

۱. کتاب مکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثة)، ج ۳، ص ۵۵۳ و ۵۵۴ «لکن الإنصاف بعد ملاحظة سیاقها أو صدرها أو ذیلها يقتضی الجزم بأنها فی مقام بیان وظیفتهم من حیث الأحکام الشرعیة لا کونهم کالنبی و الأئمة...».

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص ۳۹۷.

را می‌دزدید «قَعْب» یعنی بند این در نهج‌البلاغه است فرمود دست من بسته است من چگونه می‌توانم حکومت کنم؟! اگر من شما را به یک زنبیلی به یک بافته‌ای امین بدانم و تحویل شما بدهم شما «لسرق قعبه»^۱ این «قعب» را در فهرست ببینید «قاف» و «عین» و «باء» یعنی بند آن را می‌دزدید. آنجا اختلاس آنجا نجومی آنجا سه هزار آنجا چهار هزار این نمی‌شود! ولی «علیّ ایّ حال» دین می‌گوید این قانون یک مجری می‌خواهد یک متولی می‌خواهد همین طور رها که نیست. این است که ایشان در جلد ۲۱ جواهر در بحث جهاد دارد اگر کسی منکر ولایت فقیه باشد اصلاً طعم فقه را نمی‌داند که چیست «کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً».

این بیان نورانی صاحب جواهر باعث شد که مرحوم شیخ انصاری آن کم‌لطفی که در کتاب مکاسب دارد در بحث طلاق و رساله‌های دیگر جبران کرده است اما شیخانه جبران کرد حکیمانه جبران کرد فقیهانه جبران کرد. همین روایت «ابی خدیجه» و «مقبوله عمر بن حنظله» را که تشریح می‌کند - این لطیفه از فرمایش مرحوم شیخ انصاری است - فرمود به اینکه صدر و ساقه بحث حکم است حضرت فرمود به حکومت طاغوت مراجعه نکنید، به قاضی طاغوت مراجعه نکنید، به قاضی اسلامی مراجعه کنید «من نظر» - که قبلاً هم بحث آن گذشت - «نظر» یعنی «نظریه‌پرداز» باشد نه اینکه چند سال درس خارج و سطح را خوانده باشد او هرگز نمی‌تواند قاضی باشد حالا اضطرار یک مسئله دیگری است اجازه ولیّ مسلمین یک حرفی دیگر است وگرنه او نمی‌تواند قاضی باشد. اگر «نظر» یعنی نظریه‌پرداز باشد «نظر فی حلالنا و حرامنا» یعنی اهل نظر باشد، اگر اینها را شما رعایت کردید حکم شرعی را عمل کردید بعد در ذیل آن نکته‌ای که شیخ انصاری (رضوان الله علیه) به آن می‌پردازد این است که بحث

۱. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۲۵: «... وَ فَسَادُكُمْ فَلَوْ اِثْمَنْتُمْ اَحَدَكُمْ عَلٰی قَعْبٍ ..».

در حَکَم است اما حضرت بحث را ادامه می‌دهد تا ذیل می‌فرماید: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»^۱ نه «حَکَمًا»! ما یک حاکم داریم که ولیّ مسلمین است یک حَکَم داریم که مسئول دستگاه قضا است حَکَم یعنی حاکم، حاکم یعنی حاکم اگر کسی را بردند پیش حاکم شرع او لازم نیست که محکمه قضایی تشکیل بدهد دو شاهد بیاورد یک بینه بیاورد او مدیر جامعه است دستور می‌دهد چهار تا تنبیه بکنند مسئله اصلاح می‌شود، این براساس حاکمیت است نه حَکَم بودن. استنباط دقیق شیخ انصاری این است که حضرت بحث را کشانده تا پایان فرمود جامعه به هر حال ولیّ می‌خواهد «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» نه «حَکَمًا» با اینکه محور بحث حَکَم یعنی حَکَم، قاضی یعنی قاضی است فرمود چون او حاکم است می‌شود ولیّ مسلمین وگرنه همین طور نمی‌شود دین را رها کرد. این لطیفه از مرحوم شیخ انصاری است. شیخ انصاری چه بخواهد چه نخواهد، چه بداند چه نداند در کنار سفره صاحب جواهر نشسته است با اینکه از صاحب جواهر به عنوان «بعض المعاصرین» یاد می‌کند اما او پهلوان شکست‌ناپذیر میدان است! در همان اول جواهر هم نوشت که من وقتی وارد شدم اول حسابم را کردم که وارد کدام رشته می‌شوم از همان اول حسابم را کردم که با چه کسی طرف هستم و با چه چیزی طرف هستم! یک عزمی بستم که «دونها العیوق منزلة»^۲ این در اول یعنی اول جواهر در همان چند سطر اول است من دیدم که کار، کار سنگینی است این طور بگویم که من هم جزء فقها هستم و بنشینم یک چیزی را شرح کنم نیست! تصمیمی گرفتم که برتر از «عیوق» است. مستحضرید به حساب پیشینیان ستاره عیوق جزء دورترین ستاره‌های آسمان است و در بحث احکام نجوم نه ریاضیات نجوم که این دو بخش را مرحوم شیخ و سایر فقها در فقه جدا کردند ما یک ریاضیات نجوم داریم

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۴.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۳.

«کسوف و خسوف» و امثال آن، یک احکام نجوم داریم که «سعد و نحس و طالع» و مانند آن است آن مذمت‌هایی که شده ناظر به این است که کسی بگوید اگر فلان ستاره شد این حکم است حالا این ستاره را مؤثر بداند یک حکم دارد ستاره را مؤثر نداند یک حکم دیگر دارد آن جزء احکام نجوم است که مسئله نحس قمر در عقرب و مانند آن می‌افتد در احکام نجوم که آن یک راه‌حلی دارد، یک مسئله ریاضیات نجوم دارد. آنها که در احکام نجوم تلاش و کوشش کرده‌اند برخی از آنها نظر دادند که این ستاره عیوق مسئول آب‌رسانی جامعه است باران که می‌آید به وسیله آن می‌آید به هر حال ستاره‌های آسمان اثر دارند در حالی که به آن جاها نمی‌رسد این باران و برف و تگرگ و مانند آن در آسمان به معنی فضا نه آسمان به معنی سپهر چون در احکام نجوم این مسئله باور شده بود که ستاره عیوق در آب‌رسانی سهم دارد مرحوم محترم کاشانی فرمود:

ز آن تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد *** فریاد العطش ز بیایان کربلا^۱

او که از عیوق نام می‌برد بر این جهت است مرحوم صاحب جواهر گفت من می‌فهمم که چکار می‌خواهم بکنم با این عمل عادی و با این نخواستی و با این جان‌کندن‌ها حل نمی‌شود یک عزمی می‌خواهد بالاتر از ستاره عیوق که ستاره عیوق زیر پای عزم من باشد که «دونها العیوق منزلة». این شعر را در همین مقدمه جواهر گفت و نورانیتش هم این بود که در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان موفق شد تمام کند آخر یعنی آخر! آن جمله آخر خط آخر جواهر این است که خدا را شکر که در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان این تمام شد.^۲ خیلی‌ها در کنار سفره صاحب جواهر نشسته‌اند آن وقت خود صاحب جواهر در کنار سفره کاشف الغطاء بزرگ نشسته است یک

۱. دیوان اشعار محترم کاشانی، ترکیب بند ۱.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۴۳، ص ۴۵۳؛ «تم کتاب جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام فی ليلة الثلاثاء ثلاثة و عشرين فی شهر رمضان المبارك».

سلسله مسایلی است که گفتن آن هیچ یعنی هیچ! هیچ مصلحت نیست پای صاحب جواهر در آنجا لغزید و اگر - خدای ناکرده - با همان لرزه و لغزه پا ادامه می‌داد مشکل جدی پیش می‌آمد. بعد وقتی به کشف الغطاء کاشف الغطاء رسید آن مسایل برای او حل شد فوراً ترمیم کرد در جلد سیزده به بعد جواهر، اینها اسراری است که «حفظاً لحرمة صاحب جواهر» نباید بگوییم که کجا پای او لغزید؟ در کدام مسئله کلامی نه فقهی پای او لرزید؟ و چرا در جلد سیزده جبران کرد؟ و چطور شد که جبران کرد؟ غرض این است که هر کدام از این فقها ستاره آسمان اند حقشان محفوظ است.

شیخ انصاری که در مکاسب مسئله ولایت فقیه را نمی‌پذیرد در آن رساله طلاق کاملاً می‌پذیرد بعد فقیهانه به میدان می‌آید می‌گوید به اینکه فقیه «جامع الشرائط» نه تنها حَکَم است و نه تنها قاضی است در زمان غیبت، حاکم است برای اینکه امام فرمود: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً». با اینکه بحث در حاکم نبود بحث در حَکَم بود. پرسش: شیخ انصاری کاملاً رد نکرده است.

پاسخ: بله اصلاً ولایت یعنی همان منصب سوم، وگرنه آدم در خانه بنشیند و فتوا بدهد که همه حاضرند بگویند خود ایشان هم این کار را می‌کرد، خود ایشان هم فتوا می‌داد مجتهد بود اگر کسی به ایشان مراجعه می‌کرد داوری می‌کرد. آن که اساس کار است و سیاست است آن همان ولایت است و حاکمیت، وگرنه آدم در خانه خود بنشیند فتوا هم می‌دهد همه اینها این کارها را می‌کردند یعنی خود شیخ انصاری این کار را می‌کرد، ولایت یعنی ولایت، یعنی سیاست.

پرسش: ولایتی که حضرتعالی می‌فرمایید ولایت نظریه‌پردازی و نوشتن در کتاب و در بحث و گفتگوهاست اما ولایت عملی هنوز تحقق پیدا نکرده است، چقدر ما ولایت عملی داریم؟

پاسخ: شرط ولی «نظر فی حلال» باید نظریه پرداز باشد باید مجتهد باشد «جامع الشرائط» باشد و بعضی از احکام را مثلاً مسئله تقلید را تا یک عده اجازه دادند که مثلاً چه کسی مرجع شود اما اجرای حدود را گفتند او حق ندارد، اینها هست؛ اما اگر چنانچه بخواهد به این سِمَت برسد نصب شرعی می خواهد و وجود مبارک امام صادق نصب کرده است بعضی از نوشته های فقها دارند که عصر امام صادق عصر غیبت بود برای اینکه منظور این نیست که ما امام را ببینیم منظور این است که امام «مبسوط الید» باشد به هر تقدیر در آنجا کاملاً فتوا داد که امام (سلام الله علیه) فرمود او حاکم است گذشته از اینکه حَکَم باشد به هر حال نظام این را می خواهد یعنی دین این را می خواهد حالا زید فاقد شرایط است مدعی این سِمَت است دارد یا ندارد این کم نبود در اسلام ولی «علی ایّ حال» دین تمام است و نقصی در دین نیست که ای کاش دین مثلاً یک متولّی می داشت! نه متولّی معین کرد حالا زید ادّعا دارد عمرو ادّعا دارد این لایق است آن لایق نیست آنها صغریاتی است که از صدر تا ذیل کم و بیش بوده است.

این مسئله حَکَم در قسمت های دیگر سِمَت قضا است اما در مسئله ﴿وَاضْرِبُوْهُنَّ﴾ همان طوری که این طور نیست که او مشت و لگد بزند که خودش را راحت کند تشفی قلبش باشد از سنج مسئله قضا نیست که او قاضی شرع باشد ولو قاضی منصوب بلکه در محدوده امر به معروف و نهی از منکر است - که در بحث جلسه قبل خواندیم - این جزء محدوده امر به معروف و نهی از منکر است. امر به معروف و نهی از منکر چهار مرحله داشت «کما تقدم سابقاً»: یکی انزجار قلبی است، یکی موعظه و گفتار و نهی کردن و بیان کردن و دستور به ترک است، دو مرحله سوم و چهار زدن است تا کشتن، اینها مربوط به دستگاه حکومت است او حق ندارد کسی را بزند اما مأموران دولت می توانند بزنند حق ندارد بالاتر از زدن کار دیگری بکند ولی حکومت می تواند بکند. کسی قصد

انفجار دارد این کسی که قصد انفجار دارد او را اعدام می‌کنند برای امر به معروف و نهی از منکر، نه برای قصاص چون هنوز کاری نکرده است. فرق این دو قتل این است که اگر او انفجار کرده باشد مثل دفتر حزب جمهوری بعد بخواهند او را اعدام کنند از باب قصاص است، اگر قبلاً دستگیر شده از باب نهی از منکر است. این چهار مرحله را بزرگان مخصوصاً مرحوم محقق در شرایع بازگویی کرد که قتل چهارمین مرتبه است از مراتب چهارگانه امر به معروف و نهی از منکر و به دست حاکم اسلامی است. اینجا می‌کشند که کسی را نکشد، آنجا می‌کشند که چرا کشتی! آن می‌شود قصاص و این می‌شود نهی از منکر، دو گونه قتل است هر دو را محقق ذکر کرده است. در اینجا اگر به شوهر گفتند ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ از سنخ نهی از منکر است و چون از سنخ نهی از منکر است لازم نیست شوهر عادل باشد برای اینکه قاضی که نیست، لازم نیست در حضور مثلاً شاهد و امثال آن باشد اگر واقعاً ثابت شده است حاکم شرع می‌تواند به او اذن بدهد چه اینکه حکم شرع هم می‌تواند به او اذن بدهد. پس از سنخ مشیت و لگد زدن تشفی دل در دعوا از آن قبیل نیست از سنخ نهی از منکر است حالا بیگانه باید بیاید بزنند همین محرم او می‌زند به هر حال او خلاف شرع می‌کند یا نه؟ اگر ﴿فَعِظُوهُنَّ﴾ موعظه کردن اثر ندارد نوبت به مرحله زدن می‌رسد یا نه؟ نامحرم بیاید بزند یا شوهر؟ گفتند شوهر لذا مسئله حکم و امثال آن در مسئله «شقاق» که مطرح شد از همین قبیل است.

پس قاضی نیست و از سنخ توکیل هم نیست در مسئله «شقاق»، حکم بودن در مجموعه امر به معروف و نهی از منکر است چنانچه محقق در بحث جلسه قبل که از شرایع خواندیم^۱ و صاحب جواهر هم توضیح داد^۲ این است که

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۱، ص ۳۱۲؛ «و لا يجوز لأحد إقامة الحدود إلا للإمام عليه السلام مع وجوده أو من نصبه لإقامتها».

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص ۳۸۶.

آیا در عصر غیبت پدر می‌تواند حدود را اقامه کند؟ زوج می‌تواند حدود را اقامه کند؟ که اینها مأمور اجرای حد هستند، مأمور اجرای نهی از منکر و امثال آن هستند نه قاضی حالا شیخ طوسی و خیلی از بزرگان فتوا دادند^۱ حالا محقق تردید دارد، در آنهایی که گفتند با اینکه پدر لازم نیست مجتهد باشد لازم نیست عادل باشد پدر می‌تواند این حدود را اجرا کند به دستور حاکم، زوج می‌تواند. پس از سنخ زدن پدرسالاری یا شوهرسالاری از این قبیل نیست.

مطلب بعدی آن است که این حکمینی را که باید انتخاب کنند، این حکمین چون قاضی نیستند زیر مجموعه امر به معروف و نهی از منکر هست لازم نیست عادل باشند.

مطلب بعدی و فرع بعدی آن است که ما یک سلسله امور ثابت تعبدی داریم مثل اینکه شاهد باید که دو نفر باشند حالا در بعضی از موارد مثل «خُزِیْمَةُ بْنِ ثَابِتٍ» یک سِمَتی پیدا کرد که یک نفر کار دو شاهد را انجام می‌داد «ذو الشهادتین» بود حرف دیگری است، دو شاهد باشد در محکمه. اینجا که دارد: «فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا»^۲ واقعاً باید دو نفر باشند یا این قید وارد مورد غالب است غالباً از آن طرف و از این طرف یک شخص خاصی باشد که مصلحت دو جانبه را رعایت کند؟ آیا واقعاً دو نفر لازم است یا اگر یک نفر بودند که «مرضی الطرفین» بود این کافی است؟ این دو نفر نظیر دو عادل نیست که یک امر تعبدی ثابت است در محکمه باید دو شاهد باشد، این قید وارد مورد غالب است لذا یک نفر هم اگر مرضی طرفین باشد می‌تواند مخصوصاً اگر بستگان

۱. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۳۰۱؛ «و قد رخص فی حال قصور أیدی أئمة الحقّ و تغلب الظالمین أن یتقدّم الإنسان الحدّ علی ولده و أهله و ممالیکه».

۲. سوره نساء، آیه ۳۵.

داخلی باشند «بنی أعمام» باشند، «بنی أحوال» باشند، اینها می توانند یک نفر را که «مرضى الطرفين» است حَکَم قرار بدهند.

پرسش: ...

پاسخ: حَکَم نه، حاکم باید انتخاب کنند منتها آگاه باشند از وضع اینها. چهار یعنی چهار فرع در بحث جلسه قبل گذشت اگر طرفین انتخاب کردند از سنخ توکیل است که فرع چهارم بود اما اگر حاکم انتخاب کرد از سنخ توکیل نیست.

پرسش: ...

پاسخ: بله نظیر ﴿فَاقْطِعُوا﴾ است، نظیر ﴿وَاضْرِبُوهُمْ﴾ است، آنجا که این حرفها را نزدند که برای تشفی باشد یا نه! این قانون است و قانون در اسلام یک مجری می خواهد، مجری آن دستگاه قضا است. آنجا که دارد ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ﴾ منظور این نیست که بزن تا قلب تو خنک شود یا از آن طرف ﴿وَاضْرِبُوهُمْ﴾ از این قبیل که نیست، این قانون است و این قانون یک مجری می خواهد. دین هم قانون را معین کرد و هم مجری را معین کرد که فرمود: ﴿فَأَيُّي جَعَلْتُهُ حَاكِماً﴾.

پرسش: ...

پاسخ: بشر مادامی که روی زمین کار می کند یک قانون می خواهد و یک مسئول. وقتی خوارج آن شعار را دادند که «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» این در نهج البلاغه حضرت امیر (سلام الله علیه) است فرمود بله ما هم می گوئیم «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» ولی شما می گوئید «لَا إِمْرَةَ إِلَّا اللَّهُ» هیچ کسی امیر نیست مگر خدا، اینکه غی شود! کشور امیر می خواهد. فرمود شما می گوئید «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» یعنی قانون مربوط به خداست بله ما هم می گوئیم اما این «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا

باطل». ^۱ اینکه می‌گویند «أَنْظُرْ مَا قَالَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» ^۲ معلوم می‌شود که در مسایل تربیتی و تعلیمی هم «أَنْظُرْ مَا قَالَ، أَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» ذیل آیه ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ ^۳ انسان که کنار سفره نشسته نگاه بکند این غذا پاک است یا پاک نیست؟ درست است یا درست نیست؟ حلال است یا حلال نیست؟ نگاه کند ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ آنجا این روایت نورانی است که حضرت فرمود درست است طعام سرجایش محفوظ است اما علم طعام روح است ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى﴾ «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ» ^۴ از چه کسی دارد می‌گیرد؟ پس «أَنْظُرْ مَا قَالَ» که محققانه حرف می‌زند یا نه، «أَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» متحققانه یعنی متحققانه حرف بزند یا نه؟ نه اینکه «أَنْظُرْ مَا قَالَ». ذیل این آیه ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ فرمود غذا دو گونه است یک غذای ظاهری است یک غذای علمی، علم را از چه کسی باید بگیرد؟ از یک عالم محقق علماً، متحقق عملاً، فرمود این باشد. آنجا هم حضرت فرمود همه ما می‌گوییم «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» ولی «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» منظور شما این است که «لا إمره إلا لله» می‌خواهید مرا خانه‌نشین کنید و إلا من هم می‌گوییم «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» اما حکم الهی را چه کسی باید اجرا کند؟

غرض این است که این قوانین به هر حال یک مجری می‌خواهد. این حکم قاضی نیست ولی مأمور دستگاه قضا است و از طرف دستگاه قضا آمده است نه منصوب از طرف زوجین تا بشود وکیل اینها که بتوانند عزل کنند، مأمور و منصوب از طرف دستگاه حکومت است و چون از طرف دستگاه حکومت است اینها نمی‌توانند عزل کنند وکیل اینها نیست و چون قاضی نیست مأمور اجرا است آن اوصاف قضایی که مثلاً عادل باشد مجتهد باشد اینها در او

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۴۰.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۶۱.

۳. سوره عبس، آیه ۲۴.

۴. الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۱، ص ۵۰.

شرط نیست او باید اجرا بکند. حالا که می‌خواهد در این قسمت‌ها اجرا بکند این تعدّد قید وارد مورد غالب است
 حالا اگر یک نفر بود و مرضی طرفین، کافی است مخصوصاً اگر در یک محیط خانوادگی «بنی أعمام» با هم ازدواج
 کردم یا «بنی أخوال» با هم ازدواج کردند و بزرگی در خانواده آنها هست این کافی است، یا نه «أحد الطرفين»
 کمبود علمی دارد بیان او رسا نیست یا حال او مناسب نیست حَکَم معین کرده است دیگری کمبود ندارد خودش
 اهل تحلیل است بیان است، یکی خودش و یکی هم حَکَم او. پس نه تعدد شرط است نه تسبیب، مباشرت هم کافی
 است. اینها فروع مسئله است.

فرع دیگر این است که مجانیت شرط نشده است.

پرسش: آیه که می‌فرماید: ﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾^۱

پرسش: بله قید وارد مورد غالب یعنی وارد مورد غالب! یک وقت است که مسئله عدالت است قانون کلی است
 اما اینجا چون غالباً صلاح در دو نفر هست گفتند دو نفر، این تعدد قبلاً گفتیم پس برای چیست؟ این دو شاهد
 عادل حکم قانونی است که تغییرپذیر نیست ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾^۲ یک قانون کلی است «من الأول
 إلى الآخر» دو شاهد عادل یعنی دو شاهد عادل اما اینجا قید وارد مورد غالب است معلوم است که یک امر داخلی
 است لذا خودشان هم می‌توانند اصلاح کنند یک بزرگ «مرضی الطرفین» می‌تواند اصلاح کند یکی حَکَم از طرف
 یکی باشد دیگری خودش صاحب‌نظر است می‌تواند باشد، همه یعنی همه! همه این شقوق جایز است برای اینکه

۱. سوره نساء، آیه ۳۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

پیداست که آن امر ارشادی است امر تعبدي نیست. در جریان ﴿وَاسْتَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾ هم امر تعبدي است «سمعاً و طاعة» محکمه دو شاهد عادل است اما در اینجا از آن قبیل نیست.

فرع بعدی آن است که این از سنخ مجانیت نیست لذا می توانند پول بگیرند.

فرع بعدی آن است که این چون از سنخ مجانیت نیست و می توانند پول بگیرند عزل او هم به دست خود حاکم است نه به دست این زوجین و امثال آنان.

آن بخش مهم که در این روز چهارشنبه عرض کنیم این است که در ذیل همین بحث، ذات اقدس الهی فرمود این حَکَمَيْنِ ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ ما یک وقت دعا می کنیم، ناله می کنیم، گریه می کنیم از خدا یک چیزی می خواهیم - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - مستجاب هم می شود اما این از بیانات نورانی این آیه است، اولاً؛ و روایات که شارح این است تبیین کننده این است، ثانیاً؛ که اگر کسی آدم خوبی باشد لازم نیست ناله بکند، مدام حرم برود و مرتب ناله کند، آدم خوبی است، آدم خوب یعنی آدم خوب! کار او همیشه انجام است این قانون اساسی است بیراهه نرود عوام فریبی نکند عوام زده هم نباشد ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ خدای سبحان کار آدم درست را هرگز لنگ نمی کند ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحاً﴾ آدم خوب یعنی آدم خوب! نه به دنبال عوام برود نه عوام فریبی کند نه کسی را فریب بدهد نه کسی او را فریب بدهد مستقیم دارد کار خودش را انجام می دهد یقیناً کار او به مقصد می رسد گریه نمی خواهد حالا آن گریه و ناله و آنها برای ترفیع درجات سرجایش محفوظ است البته «سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»^۱ ترفیع درجه می خواهیم بله ناله و اشک و «سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ» و مانند آن اما می خواهیم زندگی ما لنگ نباشد همین آدم خوب بودن فرمود اگر کسی در درون قلب خود مشکلی ندارد دنبال این و آن نیست، نه فریب

۱. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد؛ ج ۱، ص ۳۶۱ و ج ۲، ص ۸۵۰.

می خورد و نه فریب می دهد، کار او همیشه روبراه است. یک بیان نورانی از امام مجتبی (سلام الله علیه) رسیده است که «أَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجُسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ فَيُسْتَجَابَ لَهُ»^۱ من حسن بن علی ضامن هستم کسی قلب صاف داشته باشد نه عوام فریب باشد نه فریب بدهد نه به دنبال این و آن بگردد نه دنبال کسی بگردد نه کسی را به دنبال خودش بیاورد من ضامن هستم که هر چه بخواهد وقتی مصلحت او باشد خدا هرگز آبروی او را رها نمی کند آبروی او را حفظ می کند «أَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجُسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ فَيُسْتَجَابَ لَهُ» من ضامن هستم. این را از کجا می گویند؟ این را از همین آیه نورانی می گویند که ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ اگر کارگری کار می خواهد بکند یا کارخانه داری می خواهد تولید کند هیچ وقت لنگ نمی شود هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه کلیه! اما اگر به دنبال سود است به دنبال احتکار است به دنبال گرانی است به دنبال عرضه و تقاضا است به دنبال اعتدال است نه عدل، شب عید که شد گران تر می گوید در فلان فرصت شد گران تر می گوید ما به دنبال عدل باید بگردیم نه اعتدال تقاضا و عرضه که هر وقت تقاضا بیشتر شد گران تر بگوییم، این برای چیست؟! حساب و کتابی ندارد باید دنبال عدل بود به همان اندازه ای که خریدیم یک ده درصدی باید سود ببریم می بریم حالا شب عید شد چند برابر شود یا فلان جا زلزله شد چند برابر شود، این تقاضا و عرضه را چه کسی گفته؟! فرمود من ضامن هستم «أَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ».

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۲.

این پنج شش روایت را ملاحظه بفرمایید! وجود مبارک پیغمبر فرمود «أَنَّ النَّبِيَّ ص بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا»^۱ سربان آن جنگی است که خود حضرت حضور ندارد که البته این حدیث معروف است فرمود: «مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا

الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ»^۲.

روایت دوم امام صادق فرمود: «لِرَجُلٍ إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَبِيبَ نَفْسِكَ»^۳ تو طبیب داخلی هستی خودت را باید معالجه کنی «إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَبِيبَ نَفْسِكَ وَبَيَّنَّ لَكَ الدَّاءَ وَ عُرِفَتْ آيَةُ الصِّحَّةِ وَ دَلَّتْ عَلَى الدَّوَاءِ فَانْظُرْ كَيْفَ قِيَامِكَ عَلَى نَفْسِكَ»^۴ تو برای خودت یک دانشکده‌ای هستی طبیب هستی رئیس هستی تو می‌دانی چه چیزی بد است چون اگر کسی نداند که چه چیزی حلال است و چه چیزی حرام است اگر جاهل قاصر باشد معذور است اما وقتی می‌دانی چه چیزی حلال است و چه چیزی حرام است درد را می‌دانی، دارو را می‌دانی، دنبال چه می‌گردی؟! این حدیث دوم است.

حدیث پنجم که از الفاظ رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) است: «الشَّدِيدُ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ»^۵ پهلوان کسی است که در میدان مبارزه با جهاد اکبر این هوس را زمین بزند، همین! در همان قصه معروف که سنگ را بلند می‌کردند حضرت فرمود قهرمان آن نیست که سنگ را بردارد و در برابر یک مختصر عصبانیت نتواند خودش را کنترل کند «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَ إِذَا رَهَبَ وَ إِذَا اشْتَهَى وَ إِذَا غَضِبَ وَ إِذَا رَضِيَ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ»^۶ این یک حدیث است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۶۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۶۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۶۲.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۶۲.

حدیث دیگر که به دنبال جهاد اکبر بروید آن فراوان است اما این قسمت که اگر کسی اصلاح کند خودش را در صفحه ۲۷۸ از وجود مبارک ابی جعفر (علیه السلام) آمده است که «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ عَظَمَتِي وَ عُلُوِّي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ إِلَّا كَفَفْتُ عَلَيْهِ ضِيعَتَهُ وَ ضَمَنْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةٍ كُلِّ تَاجِرٍ»^۱ فرمود که به عزت خودم به عظمت خودم به علو و ارتفاع خودم قسم اگر کسی میل خود را بر میل من و رضای من مقدم ندارد رضای مرا بر رضای خودش مقدم ندارد من هیچ گاه نمی گذارم او لنگ شود چون آسمان و زمین مأمور من هستند، چه کسی می تواند جلوی اراده مرا بگیرد؟! بیرون از ساختار خلقت که چیزی نیست جلوی اراده مرا بگیرد، ساختار خلقت نظام سپهری و آسمان و زمین اینها هم که تابع من هستند ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾^۲ همه آماده هستند، فرض ندارد که چیزی جلوی اراده خدا را بگیرد! بیرون از قلمرو خلقت که چیزی نیست، درون خلقت هم که همه آماده هستند فرمود درست است ﴿وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾^۳، یک؛ ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ همه سربازان آماده اند فرض ندارد که خدا یک چیزی را بخواهد و انجام نشود! فرمود اگر کسی رضای خدا را بر رضای خود مقدم بدارد من عهده دار او هستم. پس این ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا﴾ یک اصل کلی قرآنی است منتها این روایات شارح آن هستند.

روایت صفحه ۲۸۰ هم همین است «إِنَّمَا أُتَقَبَّلُ هَوَاهُ وَ هَمُّهُ فَإِنْ كَانَ هَوَاهُ وَ هَمُّهُ فِي رِضَايَ جَعَلْتُ هَمَّهُ تَقْدِيسًا وَ تَسْبِيحًا»^۴ در ماه مبارک رمضان ندارد که «أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ»^۵ در ماه مبارک رمضان ما

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۷۸.

۲. سوره فتح، آیات ۴ و ۷.

۳. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۸۰.

۵. الأمالی (للصدوق)، ص ۹۳.

مهمان الهی هستیم این آقا که خوابیده «تَوَكُّمُ فِيهِ عِبَادَةٌ» نفس‌هایی که می‌زند مثل اینکه می‌گوید «سبحان الله»! فرمود آدم می‌تواند به جایی برسد که تمام مدتش مثل ماه مبارک رمضان باشد نفسی که می‌کشد ما «سبحان الله» حساب می‌کنیم چون آدم، آدم خوبی است، خیلی برکت است! نفسی که می‌کشد «سبحان الله» است برای اینکه در دستگاه او بازی نیست، او منتظر است ببیند دین چه گفته همان را عمل می‌کند. خیلی این روایت عجیب است! از وجود مبارک امام صادق است «قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنِّي لَسْتُ كُلَّ كَلَامِ الْحِكْمَةِ أَتَقَبَّلُ» ممکن است کسی حرف‌های فیلسوفانه حکیمانه کتاب بنویسد بله اما من آن را حکمت نمی‌دانم «إِنِّي لَسْتُ كُلَّ كَلَامِ الْحِكْمَةِ أَتَقَبَّلُ إِنَّمَا أَتَقَبَّلُ هَوَاهُ وَهَمَّهُ» بینم او در چه فضایی نفس می‌کشد؟ چه می‌خواهد؟ همین! آن‌گاه فرمود: «فَإِنْ كَانَ هَوَاهُ وَهَمُّهُ فِي رِضَايَ جَعَلْتُ هَمَّهُ تَقْدِيسًا وَتَسْبِيحًا»^۱ هر اهمتی که او دارد مثل «سبحان الله» است. آن‌که گفت: «خوشا آنان که دائم در نمازند»^۲ یا در قرآن دارد: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»^۳ اینها «دائم الصلاة» هستند. این نظام آن قدرت را دارد که شاگردان خوبی را پروراند. خدا غریق رحمت کند نیر تبریزی را! این تبریزی‌ها وقتی که شعر می‌گویند اوج ادبیات است! آن بزرگواری که درباره امام هشتم آن شعر را گفته است که

نسیم قدسی یکی گذر کن *** به بارگاهی که لرزد آنجا

خلیل را دست ذبیح را دل *** مسیح را لب کلیم را پا

خیلی آن شعر بلند است! او در جریان عاشورا این حرف را زد، آن چرخ آبنوس و آنکه آخرش سین دارد. یک نفر بیشتر ما در عاشورا نداشتیم که این طور آمده آن عابس بن شبيب شاکری بود بقیه همه مسلحانه رفتند این

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۸۰.

۲. دو بیتي بابا طاهر، شماره ۳۱۳؛ «خوشا آنانکه دائم در نمازند *** بهشت جاودان بازارشان بی».

۳. سوره معارج، آیه ۲۳.

جوشن زبر فکند که ما هم نه ماهیم *** مغفر ز سر فکند که بازم نیم خروس

این مشتاقانه رفت میدان سپر را گرفت گفت ما مشتاق شهادت هستیم یک نفر بود اما شما چندین نفر عابس
دارید ما شهید گمنام نداریم همه پلاک دار بودند همه حساب دار بودند همه نشان دار بودند آدرس دار بودند، این
پلاک ها را گرفتند گذاشتند دور، پس می شود این قرآن و روایات این طور تربیت کند، منبرها اینها را تربیت کند،
اینها از کجا تربیت شدند؟ غیر از چهار تا منبر و چهار تا موعظه و چهار تا روایت و همین ها هستند. آدم به جایی
می رسد که نفس او تسبیح می شود در غیر ماه مبارک رمضان «جَعَلْتُ هَمَّهُ تَقْدِيساً وَ تَسْبِيحاً»، چرا ما نشویم؟! او
می تواند چه اینکه پروراند.

امیدواریم به همه شما ذات اقدس الهی این عنایت را بفرماید و این نظام ما را هم در سایه ولیّ اش حفظ کند!

«و الحمد لله رب العالمین»